

تحلیل نشانه - معناشناختی کارکرد گفتمانی مقاومت اسطوره‌ای در داستان سیاوش

دکتر ابراهیم کنعانی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کوثر بجنورد

چکیده

در مقاومت اسطوره‌ای، حضوری متمرکز شکل می‌گیرد که قدرتی درونی‌شده دارد و سوژه در نقش کنش‌گر گفتمانی عمل می‌کند. سیاوش (سوژه گفتمانی)، یکی از محوری‌ترین شخصیت‌های شاهنامه است که توانسته به چنین حضوری دست یابد؛ بدین ترتیب، او تصویر منسجمی از حضور ارائه داده که وجهی استعلایی می‌یابد. این حضور، سوژه را به عنوان نماد هویت‌بخشی در مرکز ثقل گفتمان قرار می‌دهد. سوژه رقیب نیز حضور خود را در ارتباط با او تنظیم می‌کند و در تعامل دوسویه و یا در رابطه‌ای تنشی با او قرار می‌گیرد. این تقابل و تعامل در قالب دو کلان‌روایت مقاومت و مامشات بروز می‌یابد. پرسش اصلی این است که مقاومت اسطوره‌ای و به تبع آن مامشات و ممارست گفتمانی در داستان سیاوش، چگونه و در قالب چه گفتمان‌هایی تحقق یافته است. در واقع، هدف اصلی پژوهش پیش‌رو، تحلیل نشانه - معناشناختی چگونگی تحقق مقاومت اسطوره‌ای و تأثیر آن در شکل‌دهی به هویت و ارزش است. پژوهش حاضر با روش توصیفی - تحلیلی نشان دهنده آن است که سوژه با راهبردهای مقاومت اسطوره‌ای مانند فشارهای و گستره‌ای، اتیکی، زایشی و پدیدارشناختی، از ارزش وفای به عهد و درستی دفاع می‌کند. سوژه رقیب نیز با صف‌آرایی در مقابلش، قصد دارد تا او را به مامشات وادارد؛ اما سوژه ممارست می‌کند و به حضور خود وجهی پدیداری و هستی‌محور می‌بخشد.

کلیدواژه‌ها: سیاوش، اسطوره، مقاومت، مامشات، پدیدارشناختی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۰۳/۱۹

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۰۶/۱۰

مقدمه

سیاوش از محوری‌ترین شخصیت‌های شاهنامه است که در وجه اسطوره‌ای آن، تحولی رخ داده که او را از یک پهلوان به شخصیتی خدایی و بغ‌گونه بدل کرده است. این تحول به وجه اسطوره‌ای شخصیت سیاوش اشاره دارد. بر این اساس سوژه گفتمانی (سیاوش) تصویر منسجمی از حضور را ارائه داده که در نهایت به استعلا^۱ می‌رسد. این تصویر، سوژه را به عنوان نمادی هویت‌بخش معرفی می‌کند. در واقع، هویت به بنیادی‌ترین مسأله داستان بدل می‌شود و هر کدام از این نقش‌آفرینان حضور خود را در ارتباط با سوژه تنظیم می‌کنند و در پی هویت‌یابی از طریق او هستند. برای دستیابی به این هویت، سوژه به مرکز ثقلی بدل می‌شود که پیوسته، دیگران به منزله غیر در تعامل و یا در تقابل با او نقش‌آفرینی می‌کنند؛ گاه رابطه دیگری با سوژه مبتنی بر تعاملی دوسویه است و گاه با او در ارتباطی چالشی، رقابتی و تنشی قرار می‌گیرد. این تقابل و تعامل در قالب دو کلان‌روایت مقاومت^۲ و مماشات^۳ در گفتمان بروز می‌یابد. با توجه به موارد ذکر شده، پژوهش حاضر حاضر که با روش توصیفی - تحلیلی گردآوری شده در پی پاسخ‌دادن به این پرسش شکل گرفته است:

- ۱- مقاومت اسطوره‌ای در داستان مزبور چگونه و مبتنی بر چه راهبردهای گفتمانی طرح و نمایه شده است؟
- ۲- این مقاومت اسطوره‌ای چگونه به شکل‌گیری و حفظ ارزش‌ها منجر می‌شود.

1. Transcendence
3. Condescension

2. Resistance

هدف پژوهش حاضر بررسی نشانه - معناشناختی کارکرد گفتمانی مقاومت اسطوره‌ای در داستان سیاوش و فرآیندهای حاصل از مماشات و ممارست^(۳) گفتمانی است. فرضیه ما در پژوهش حاضر این است که سوژه با رهبردهای مختلف مقاومت اسطوره‌ای^(۴) مانند مقاومت شوشی^(۵)، اتیکی^(۶)، زایشی و ممارستی^(۷) و پدیدارشناختی^(۸) به مقاومت در برابر جریان غالب عهدشکنی و عدول از مسیر راستی می‌پردازد و بدین ترتیب، حضوری استعلایی را برای خود رقم می‌زند.

پیشینه پژوهش

شعیری (۱۳۹۵)، در نشانه - معناشناسی ادبیات: نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی، مبانی نشانه - معناشناسی ادبی را تبیین و نظام‌های گفتمانی کنشی، شوشی^(۹)، عاطفی و زیبایی‌شناختی را تحلیل کرده است. شعیری و کنعانی (۱۳۹۴)، در مقاله «نشانه - معناشناسی هستی‌محور: از برهم‌کنشی تا استعلا بر اساس گفتمان رومیان و چینیان مولانا» کارکرد گفتمانی نور و رنگ را در داستان رومیان و چینیان براساس همین رویکرد بررسی کرده‌اند و تأکید می‌کنند که در داستان حاضر با فرآیندهای گفتمانی‌ای روبه‌رو هستیم که به واسطه حضوری پدیدارشناختی^(۱۰)، معنا، گستره‌ای از استحاله تا استعلا می‌یابد. بابک معین (۱۳۹۴)، در معنا به مثابه تجربه زیسته: گذر از نشانه‌شناسی کلاسیک به نشانه‌شناسی با دورنمای پدیدارشناختی، چرخش نشانه‌شناسی به سوی دورنمای

1. Mythological resistance

3. Ethic

5. Phenomenological resistance

2. Resistance state

4. Insistence

6. Phénoménologique

پدیدارشناختی را بررسی و نظام تطبیق را معرفی کرده است. شعیری (۱۳۹۴)، در مقاله «مقاومت، ممارست و مماشات گفتمانی: قلمروهای گفتمان و کارکردهای نشانه - معناشناختی آن» با ارائه همان نمونه‌ها، این مبحث را به صورت کامل‌تری ارئه می‌دهد. کنعانی (۱۳۹۶) در مقاله «بررسی نظام مقاومتی گفتمان در اهل غرق منیرو روانی‌پور» گونه‌های مختلف مقاومت گفتمانی از قبیل اسطوره‌ای، استعلایی، پدیدارشناختی، شوشی و هویتی با تکیه بر داستان مذکور را بررسی و تحلیل کرده است. هدف این مقاله بررسی ویژگی‌های نظام مقاومتی جهت تبیین شرایط شکل‌گیری معنا است. جوکار و همکاران (۱۳۹۷)، در مقاله «تحلیل نشانه - معناشناختی کارکردهای گفتمانی مقاومت و مماشات در اعترافات تاج‌السلطنه» به این پرسش پاسخ داده‌اند که موضع‌گیری گفته‌پرداز جهت هویت‌طلبی، چگونه مقاومت یا مماشات او را در برابر قلمرو رقیب زخم زده است. خراسانی و همکاران (۱۳۹۴)، در مقاله «بررسی نظام گفتمانی شوشی در داستان سیاوش» نظام شوشی را در داستان مذکور بررسی کرده‌اند. در حوزه مطالعات اسطوره‌پژوهی نیز می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: نامورمطلق (۱۳۹۲)، در *درآمدی بر اسطوره‌شناسی: نظریه‌ها و کاربردها* نظریه‌های شکل‌گرفته در اسطوره‌شناسی ادبی - هنری را از آغاز تا به امروز معرفی و داستان سیاوش را براساس کنش سه‌گانه دومزیل^۱ تحلیل کرده است. چهارمحالی و همکاران (۱۳۹۶)، در مقاله «ساختار تقابلی داستان سیاوش در شاهنامه بر اساس نظریه لوی استروس» به این نتیجه رسیده‌اند که زیر بنای همه رویدادها در این داستان بر محور دو اصل متقابل «زیاد بها دادن به پیوند خویشاوندی» و «کم بها دادن به پیوند خویشاوندی» می‌چرخد. رویانی و حاتمی‌نژاد (۱۳۹۴)، در مقاله «سیاوش و اسطوره بازگشت جاودانه» با بهره‌گیری و واکاوی نظریه بازگشت جاودانه میرچا

الیاده^۱ به این نتیجه رسیده‌اند که سیاوش جزو خدایان شهید شونده مرتبط با بازآیی و کشت و کار بوده است. نامورمطلق (۱۳۹۳)، در *اسطوره متن بیناشانه‌ای: حضور شاهنامه در هنر ایران*، به بررسی تأثیر شاهنامه بر هنر ایرانی پرداخته است. با توجه به پژوهش‌های انجام شده، نویسنده به این نتیجه رسیده است که نظام مقاومت اسطوره‌ای به عنوان یکی از بخش‌های اصلی مقاومت گفتمانی به گونه‌ای مستقل بررسی نشده است و پژوهش حاضر از این منظر با تکیه بر داستان سیاوش، نخستین کوشش است.

اهمیت و ضرورت تحقیق

مقاومت اسطوره‌ای، یکی از گونه‌های مهم مقاومت گفتمانی در متون ادبی است که می‌تواند در تحلیل وجوه قدرت و قلمروهای گفتمانی مؤثر باشد. از این رو، در پژوهش حاضر، الگویی از این گونه مقاومت ارائه شده است که می‌تواند چگونگی بروز و نمود قدرت را در قلمروهای گفتمانی تبیین کند.

مقاومت اسطوره‌ای

اسطوره، پنداشت‌های مشترک انسان‌ها در دورانی معین، درباره هستی و گیتی، انسان، خویش و بیگانه و آفاق و انفس است که به شکل داستان بازگو شده و اساطیری چیزی یا کسی است که در جریان تحقق وجودی خود در بطن ناآگاه ذهن همگانی از صفات و تعینات فردی و یکتا پالوده شده و به صورت نمودگار و الگویی درآمده باشد که مظهر و تجسم نقش اجتماعی و یا خویشکاری آیینی

1. M. Eliade

محسوب می‌شود (ر.ک. سرکاراتی ۱۳۸۵: ۹۵) در تعریفی دیگر اسطوره، تمرکز و تجمیع تمام وجوه برجسته حضور، ارزش‌ها، جریان‌ها، دنیاها و جهان - نمودها در یک حضور استحکام یافته و نمادین است. (ر.ک. شعیری ۱۳۹۴: ۱۲۴) از این منظر، برای اسطوره چند ویژگی را می‌توان در نظر گرفت: ۱) حضور، وجهی نمادین، مستحکم و مستمر می‌یابد؛ ۲) انرژی و قدرتی درونی شده به آن تزریق می‌شود؛ ۳) همه حضورهای ممکن در درون آن به گونه‌ای متمرکز ذخیره می‌گردد؛ ۴) نتیجه مقاومت، ممارست و پایداری ارزش‌های نشانه‌ای است. اسطوره با این ویژگی‌ها، کارکردی جمعی می‌یابد و با تجمیع همه حضورهای ممکن در یک وجود، از قدرتی متمرکز برخوردار می‌شود. بنا به نظر شعیری، «وجه اسطوره‌ای همان چیزی است که تمام وجوه برجسته حضور را در یک پیکره جمع نموده، سبب می‌گردد تا آن پیکره دارای قدرتی خاص گردد.» (همان: ۱۲۱) این قدرت، انرژی جدیدی به گفتمان وارد می‌کند. در نتیجه مقاومت عناصر گفتمانی را تغییر می‌دهد و حضور روزمره آن‌ها را پویا می‌کند. «اسطوره خود یعنی مقاومتی که انرژی آن درونی شده و به اتمام نمی‌رسد.» (همان: ۱۲۴) در واقع، اسطوره با تمرکز در یک وجود، قدرتی درونی شده و مستمر به آن می‌دهد. اما مسأله‌ای که مطرح می‌شود این است که مقاومت و ممارست چگونه شکل می‌گیرد و چرا قدرت اسطوره‌سازی دارد. هر گفتمان، قلمروهایی را برای خود تبیین می‌کند. این قلمروها به دلیل اینکه در درون فرآیندی به نام ارتباط قرار می‌گیرند، ناچار به تعامل با یکدیگر هستند. ارتباط و تعامل قلمروها، بر جریان‌هایی کنشی استوار است که متناسب با قلمرو خود، میزانی از انرژی را به گفتمان تزریق می‌کنند یا با دریافت آن، از خود مقاومت نشان می‌دهند. پس هر جریان کنشی، میزانی از انرژی را وارد و جریان کنشی دیگر آن انرژی را دریافت می‌کند و اگر در مقابل نفوذ این انرژی مانع ایجاد شود، مقاومت شکل می‌گیرد.

پس رابطه میان قلمروها در فرآیندی از رابطه همسو تا ناهمسو شکل می‌گیرد و اگر این ارتباط از نوع ناهمسو باشد، شاهد تنش درون‌گفتمانی هستیم. فضای تنشی، در نتیجه تقابل دو قلمرو کیفی و کمی و مقاومت یکی در برابر دیگری شکل می‌گیرد. اگر در گفتمانی فضای کمی در مقابل فضای کیفی، از خود مقاومتی نشان دهد و بر آن تسلط پیدا کند، قلمرو حضور سوژه در بُعد عاطفی و هویتی تضعیف می‌شود و اگر فضای کیفی در مقابل فضای کمی، از خود مقاومت نشان دهد و بر آن احاطه پیدا کند، قلمرو کیفی حضور سوژه در بُعد عاطفی تقویت می‌گردد. مقاومت اسطوره‌ای نیز حاصل مقاومت قلمرو کیفی و عاطفی حضور در برابر قلمرو کمی در یک فضای تنشی است. بر اساس این، در مقاومت اسطوره‌ای حضوری نمادین و استحکام‌یافته شکل می‌گیرد که چند ویژگی دارد: (۱) حاصل مقاومت و ممارست قلمرو عاطفی حضور در برابر قلمرو کمی و نفی آن است؛ (۲) کیفیت حضور سوژه در قلمرو کیفی به اوج خود می‌رسد؛ (۳) حضوری متمرکز، منسجم و استعلایی شکل می‌گیرد؛ (۴) ساحت حضوری سوژه وجهی هستی‌شناختی می‌یابد و با جریان هستی پیوند پیدا می‌کند. پس مقاومت اسطوره‌ای از وجود قدرت متمرکز حکایت دارد که با بخشیدن وجهی نمادین به حضور، کنش گفتمانی را ارتقا می‌بخشد. وجه نمادین حضور نیز بر اثر ممارست گفتمانی تقویت می‌شود. ممارست، انرژی جدیدی به گفتمان تزریق می‌کند و در این صورت، با سوژه‌هایی مواجه می‌شویم که به وضعیت ابرسوژگانی می‌رسند. همچنین ارزش‌ها به مرحله‌ای از پایداری می‌رسند که آن‌ها را می‌توان فراارزش نامید. بر اساس این، دامنه حضور آنگونه گسترده می‌شود که حضور، وجهی هستی‌شناختی نیز به خود می‌گیرد.

قلمروهای گفتمانی در داستان سیاوش

داستان سیاوش در بستری از مقاومت و مماشات گفتمانی شکل می‌گیرد، طوری که می‌توان مقاومت و مماشات را به عنوان دو کلان‌روایت آن معرفی کرد. سوژه گفتمانی (سیاوش) در وجه اسطوره‌ای، شخصیتی است که در نقش مرکز ثقل گفتمانی عمل می‌کند و دیگران حضور خود را به او گره می‌زنند و به واسطه حضور او به حیات خود ادامه می‌دهند. قلمروهای گفتمانی در دو جبهه رقیب و یا رفیق سوژه (سیاوش) بازتعریف می‌شوند. از این رو، دو رابطه همسو و ناهمسو شکل می‌گیرد که در قالب مقاومت، ممارست و مماشات گفتمانی بروز می‌یابد. در یک سو، قلمرو حضوری سوژه را داریم که دو حوزه مرتبط با قدرت یعنی رستم و پیران ویسه آن را همراهی می‌کنند و در سویه دیگر، قلمرو حضوری سوژه رقیب را داریم که سودابه نماینده آن است و مورد حمایت کاووس قرار دارد. تعامل یا تقابل این دو حوزه، فضایی گفتمانی را رقم می‌زند که مقاومت و مماشات از ویژگی‌های عمده آن است. این تعامل و تقابل، گفتمان را در وضعیتی تنشی - شوشی قرار می‌دهد. بر اساس این، ما با گفتمانی سیال مواجه می‌شویم که پیوسته در فضای تنشی و عاطفی ناشی از مقاومت و مماشات گفتمانی دچار نوسان می‌گردد.

گونه‌ها و ویژگی‌های مقاومت اسطوره‌ای

از مقاومت اسطوره‌ای تا ممارست گفتمانی

سوژه گفتمانی (سیاوش) در آغاز داستان، آن هنگام که با سوژه رقیب (سودابه) ملاقات می‌کند، از فرهمندی‌اش سخن می‌راند:

مرا آفریننده، از فرّ خویش چنان آفرید، ای نگارین ز پیش

تو این راز مگشای و با کس مگوی مرا جز نهفتن، همان نیست روی
(فردوسی ۱۳۸۳، ج ۳: ۲۰۹)

همچنین تأکید سوژه رقیب (سودابه) بر بی‌همتایی وی، «نه اندر زمین کس
چو پیوند تو» (همان: ۲۰۵) نماز بردن پردگیان شبستان شاهی، به جای آوردن آیین
نثار و بارآوردن درخت پرستش برای او، (همانجا) اشاره افراسیاب و گرسیوز به
فرّه ایزدی سیاوش و وجه فرامرمدی او، (همان: ۲۰۸) پری‌وار بودن سیاوش، (همان:
۲۰۳) رفتار پرستش‌گونه پیران ویسه به گاه دیدار با او (همان: ۲۰۸) و سوگند یاد
کردن رستم به خاک او، (همان: ۲۱۸) نقش سوژه (سیاوش) را تا یک ابرسوژه ارتقا
می‌بخشد. این توصیف‌ها، نشانگر آن است که سوژه، تمام وجوه برجسته حضور
را در خود جمع کرده و از حضوری اسطوره‌ای برخوردار شده است. در این
توصیفات، سوژه چند شاخصه مهم دارد: از فرّه ایزدی برخوردار است؛ شایسته
پرستش و عشق ورزیدن است؛ پری‌گونه و پری‌زاد است؛ وجودش این قابلیت را
یافته که می‌توان به آن سوگند خورد. این امر به سوژه وجهی پدیدارشناختی
می‌بخشد. در واقع، این ویژگی ساحت حضور سوژه را با لایه عمیق هستی پیوند
می‌زند. این موارد انرژی جدیدی به حضورش می‌بخشد و با استعلا بخشیدن به
آن، او را تا حدّ یک بغ و خدا شایسته پرستش می‌داند. از این رو سوژه، به یک
مرکز مؤلفه‌ای بدل می‌شود که محل بیشترین ارجاع است و سوژه رقیب قصد
دارد این مرکز را تصاحب کند و یا از این انرژی برای هدف مورد نظر خود سود
بجوید. سوژه رقیب (سودابه) برای نزدیک شدن به این مرکز ارجاع، از عامل
عشق استفاده می‌کند و این عامل، وضعیتی ادراکی - حسی^(۱۱) را در گفتمان رقم
می‌زند؛ اینجا سوژه رقیب، شوشگری ادراکی - حسی است که با دیدن سوژه،
عاشق او می‌شود:

ز ناگاه روی سیاوش بدید پُراندیشه گشت و دلش بردمید
چنان شد که گفتی طراز نخ است وگر پیش آتش نهاده یخ است
(فردوسی ۱۳۸۳، ج ۳: ۲۰۵)

در واقع، ابتدا شوشگر (سودابه)، سوژه را می‌بیند و این دیدن سبب اضطراب درونی او می‌شود. پُراندیشه شدن و بردمیدن دل به این فرایند نظر دارد. این اضطراب سپس بروزی جسمانه‌ای می‌یابد و در جسم شوشگر تغییر ایجاد می‌کند که در قالب تمثیل لاغر شدن نشان داده شده است. این احساس سرانجام او را به انجام کنشی وا می‌دارد و آن طرح‌ریزی برای کشاندن سوژه به شبستان است، اما او از آمدن امتناع می‌کند. (همانجا) عشق سوژه رقیب به سوژه و امتناع او از آن، سوژه رقیب را به مقاومت بر می‌انگیزاند. در این مرحله با وضعیتی ایجابی^۱ مواجه می‌شویم. سوژه رقیب در جایگاه بانوی شاه، شایسته نیست به فرزند شاه عشق بورزد، اما او در مقابل این نظم ایجابی، مقاومتی از خود نشان می‌دهد. این مقاومت تا بدانجا ادامه می‌یابد که با توسل به عشقی ممنوع، وارد مرحله ممارست گفتمانی می‌شود و با این حربه، مقاومت در برابر شرایط ایجابی را در افراطی‌ترین شکل به نمایش می‌گذارد. درست است که هدف سوژه رقیب دستیابی به سوژه از طریق عشق است، اما او در زمینه‌ای وسیع‌تر، نظام شاهانه کاووس را هدف گرفته است. او با استفاده از حربۀ عشق و با ممارست قصد دارد رفتار کنشی شاه ایران را که جریانی ایجابی است، تغییر دهد. او برای چنین تغییری می‌بایست ساحت حضور قلمرو سوژه - کاووس و سیاوش - را تضعیف کند و با این حربه، قلمرو حضور خود را تثبیت کند. در واقع، سوژه رقیب در برابر نظم شاهانه ممارست می‌کند تا توازن قوا را به نفع خود برهم بزند و با این روش بتواند هویت فردی خود را ابقا کند.

1. Assertion

سوژه نیز برای مقاومت در برابر قلمرو سوژه رقیب و برای مقابله با زیاده‌خواهی‌های او از راهبردهای مختلفی استفاده می‌کند. ابتدا در مقاومتی هدفمند به مماشات با او روی می‌آورد. اینجا مماشات حربه‌ای برای رهایی از بحرانی است که ممکن است از سوی سوژه رقیب شکل بگیرد و موقعیت سوژه را نزد کاووس تضعیف کند. البته او از این مسأله نیز به سود خود استفاده می‌کند و با آشکار کردن راز مگوی خود بر سوژه رقیب - که همان فرهنگمندی‌اش است - انسجام حضوری خود را استحکام می‌بخشد. در مقابل، سوژه رقیب نیز به ممارست خود ادامه می‌دهد و این‌بار در مقابله با سوژه از حربه تهدید استفاده می‌کند. تهدید از کنش‌های مجاب‌سازی است و از نظر لاندوفسکی^۱، مجاب‌سازی^۲ «یعنی تا اندازه‌ای دخالت در زندگی درونی دیگری؛ یعنی به دنبال این باشیم که انگیزه‌های سوژه‌ای دیگر را برای کنش در راستای هدفی مشخص فعال کنیم.» (بابک معین ۱۳۹۶: ۲۲) اینجا سوژه رقیب حربه تهدید را به کار می‌برد تا مقاومت سوژه را به مماشات بدل کند:

وگر سر بیچی ز فرمان من نیاید دلت سوی پیمان من
کنم بر تو این پادشاهی تباہ! شود تیره روی تو بر چشم شاه
(فردوسی ۱۳۸۳، ج ۳: ۲۱۰)

سوژه رقیب با حربه تهدید، قصد دارد سوژه را در برابر چالشی قرار دهد تا میزان مقاومت او را بسنجد و نوع تعاملش را با خود ارزیابی کند. سوژه رقیب، سوژه را در مقابل دو راهی بزرگ قرار می‌دهد و از هر کدام از این شیوه‌ها به سود خود بهره می‌گیرد. اگر سوژه بپذیرد با سوژه رقیب مماشات کند، در آینده می‌تواند با یاری جُستن از او قدرت کاووس را محدود کند و اگر سوژه مقاومت

1. E. Landowski

2. Confute

پیش گیرد، ساحت حضور او را آنقدر تضعیف می‌کند که دیگر نتواند جانشین پادشاه شود. در این صورت نیز سوژه رقیب توانسته توازن قوا را به نفع خود تغییر دهد. در واقع، اینجا با دو وضعیت گسست و پیوست مواجه می‌شویم؛ در وضعیت اول، سوژه رقیب با همسو کردن سوژه با خود و با پیوست به مرکز ارجاع، می‌تواند قدرت تازه‌ای برای خود ذخیره کند و در وضعیت دوم، با ایجاد گسست در قدرت مرکزی، قادر است قدرت سوژه را محدود کند. سوژه رقیب با این وجه ممارستی، قصد دارد با توسل به حضور سوژه که وجهی اسطوره‌ای یافته، انرژی جدیدی به گفتمان تزریق کند و آن را در راستای خواسته‌های خود مدیریت کند، اما اگر سوژه در مقابل او از خود مقاومت نشان دهد، سوژه رقیب او را تهدید می‌کند که با استراتژی طرد هویتی با او برخورد خواهد کرد. طرد هویتی،^۱ «اساساً مبتنی بر این است که دیگری هرگز از ما نخواهد شد، نمی‌تواند از ما شود و نباید از ما شود. از این رو واجب است که حذف و طرد شود.» (بابک معین ۱۳۹۶: ۱۹۰) در این صورت، با طرد کامل سوژه از عرصه قدرت مواجه خواهیم شد. اما سوژه در مقابل این تهدید نیز به مقاومت روی می‌آورد و پیشنهاد او را نمی‌پذیرد:

سیاوش بدو گت: «هرگز مباد که از بهر دل من دهم سر به باد!
چنین با پدر بی‌وفایی کنم ز مردی و دانش جدایی کنم
(فردوسی ۱۳۸۳، ج ۳: ۲۱۰)

اینجا سوژه (سیاوش) در مقابل دو وضعیت قرار می‌گیرد. اول، مماشات با سوژه رقیب که به مفهوم فاصله گرفتن از قدرتی است که به واسطه وجه پدیداری حضور از آن برخوردار شده است؛ دوم، یاری جستن از وجه پدیداری حضور و مقاومت در برابر پیشنهاد سوژه رقیب. اینجا مقاومت سوژه، وجهی

مرامی^(۱۲) نیز پیدا می‌کند. در مقاومت مرامی، دیگری در مرکز گفتمان قرار می‌گیرد و از حمایت همه کنش‌گران گفتمانی برخوردار می‌شود. از این طریق، حضوری شاخص را از آن خود می‌کند. در واقع، کنش‌گر با گسترده‌تر شدن چتری حمایتی برای دیگری و با قراردادن کنش خود در خدمت او، انرژی جدیدی به گفتمان تزریق می‌کند و مقاومتی را شکل می‌دهد. در نتیجه وجه معمول حضور را به ممارستی پایدار بدل می‌کند. شعیری معتقد است: «اتیک به دلیل جنبه حمایتی که از دیگری دارد، خود یک پاد است.» (۱۳۹۲: ۲۸۹) این پاد که پادِ مرامی نامیده می‌شود، کنش‌گر را به صحنه گفتمانی بر می‌گرداند و حضوری استعلایی به او می‌بخشد. با توجه به موارد فوق می‌توان برای مقاومت مرامی ویژگی‌هایی را برشمرد: ارزش‌آفرین است؛ ایده‌آل‌گراست و حضوری استعلایی را موجب می‌شود. اینجا نیز سوژه به عنوان کنش‌گر به مقاومتی از نوع مرامی روی می‌آورد. وفاداری، مردانگی و دانش، عناصری مرامی هستند که مقاومت درونی‌شده‌ای به سوژه می‌بخشند و از این طریق، پایگاه ارزشی خاصی برای او تعیین می‌کنند. در واقع، سوژه با توسل به این عناصر، وجه پدیداری حضور خود را دوباره تقویت می‌کند و به آن ممارستی نمادین می‌بخشد. همین ممارست به او امکان می‌دهد برای حفظ آن، به آزمون گذر از آتش تن در دهد.

در ادامه، کاووس به صحنه گفتمان وارد می‌شود. او با آزمودن این دو سوژه، به بی‌گناهی سیاوش پی می‌برد، اما به دلایلی چون: ترس از هاماوران، دوست داشتن سودابه، داشتن کودکان کوچک از او، یادآوری خاطرات با سودابه و کمک‌های سودابه به کاووس هنگام گرفتاری در بند هاماوران، (ر.ک. فردوسی ۱۳۸۳، ج ۳: ۲۱۲-۲۱۱) در مجازات او تعلل می‌کند. این عوامل مماشات کاووس را در پی دارد. به زعم شعیری، «مماشات گفتمانی امری است که به بازتعریف رابطه بین «من» و «دیگری» منجر می‌شود. (۱۳۹۴: ب: ۱۲۶) این بازتعریف سبب می‌گردد

تا یک دیگری، بین من و خود قرار گیرد. کاووس نیز با توجه‌هایی که برای خود از رابطه عاشقانه با سوژه (سودابه) می‌آورد، به مماشات با او می‌پردازد و بی‌گناهی سوژه (سیاوش) را به هیچ می‌انگارد. اینجا سوژه رقیب به عنوان دیگری در گفتمان حاضر می‌شود و میان دو وجه حضوری کاووس؛ یعنی من و خود او گسست ایجاد می‌کند. گفتمان عاشقانه حاصل از حضور سوژه رقیب، تنشی ایجاد می‌کند که حاصل آن شکاف میان من و دیگری کاووس است؛ در یک سو «من» کاووس قرار دارد که به سوژه (سیاوش) متمایل است و به بی‌گناهی او باور دارد و در دیگر سو «خود» او قرار دارد که به سوژه رقیب عشق می‌ورزد و با اطمینان به گناهکاری‌اش، قصد تبرئه کردن او را دارد. گسست بین دو پاره وجودی کاووس در انسجام وجودی او خلل ایجاد می‌کند و او را به موجود بی‌اراده‌ای بدل می‌کند که تا سطح ناکنش‌گر تنزل می‌یابد. این امر در نهایت به مماشات کاووس با سوژه (سودابه) و آشتی با او منجر می‌شود و با صدور حکم به سود سوژه (سودابه) وضعیت تنشی به پایان می‌رسد.

مقاومت فشاره‌ای^۱ و گستره‌ای^۲ (۱۳)

در این گونه مقاومت که «مقاومت شوشی» نیز نامیده می‌شود، (ر.ک. کنعانی ۱۳۹۶: ۳۱۲) مقاومت از طریق رابطه گستره‌ای و فشاره‌ای و در فضایی تنشی شکل می‌گیرد. حوزه گستره‌ای، بر جنبه کمی حضور و حوزه فشاره‌ای، بر درونه‌های عاطفی و کیفی حضور متمرکز است. شعیری معتقد است: در حوزه گستره‌ای، گفتمان با افزایش حجم و رشد گستره کمی می‌تواند مقاومت خود را در برابر

1. Intensity

2. Extent

قلمرو دیگر افزایش دهد. (شعیری ۱۳۹۴: ۱۲۲-۱۲۳) بدین ترتیب، تعرض بیشتری به ساحت حضور سوژه صورت می‌گیرد. چنین حالتی، به وجود وضعیتی چالشی نظر دارد که با افزایش دامنه حضور یک قلمرو، دامنه حضور قلمرو دیگر تضعیف می‌گردد. در مقابل، با رشد قلمرو کیفی، بُعد فشارهای گفتمان رشد می‌کند. در این حالت، کیفیت حضور سوژه تغییر نموده، تورم در بُعد درونه‌ای صورت می‌گیرد. رشد این قلمرو، می‌تواند قلمرو کمی را آنقدر به حاشیه براند که امکان بروز نداشته باشد. افزایش دامنه حضور در بُعد کیفی، همه قلمرو کمی را وابسته به خود می‌کند، در این حالت چون نمی‌تواند در مقابل آن مقاومت کند، آن را نفی می‌کند. نتیجه تنش بین این دو بُعد، شکل‌گیری گفتمانی است که با افزایش دامنه حضور سوژه در بُعد کیفی، حضور عاطفی و شوشی او را تضمین می‌کند.

مقاومت سوژه تداوم می‌یابد و در ادامه، ممارست او را موجب می‌شود تا جایی که می‌پذیرد برای اثبات بی‌گناهی‌اش از آتش بگذرد. در این بخش، نوع حضور و برخورد سوژه (سیاوش) و سوژه رقیب (سودابه) با یکدیگر وضعیت تنشی تازه‌ای برای گفتمان رقم می‌زند. در یک جهت، سوژه رقیب را داریم که پیشنهاد سپردن تاج و تخت پادشاهی را به او می‌دهد:

فزون زان که دادت جهاندار شاه بیارایمت یاره و تاج و گاه
(فردوسی ۱۳۸۳، ج ۳: ۲۱۰)

اگر سوژه این پیشنهاد را بپذیرد، با وضعیتی بسیط مواجه می‌شویم. در این حالت، سوژه می‌تواند قدرت خود را در وجه گستره‌ای وسعت ببخشد. این مسأله بر وسعت گونه‌های کمی حضور می‌افزاید. سوژه با این نوع حضور می‌تواند به پادشاهی قدرتمند بدل شود. این امر، از طریق مماشات او با سوژه رقیب ایجاد می‌شود و می‌تواند وجه گستره‌ای حضورش را افزایش دهد. رشد قلمرو کمی، قلمرو حضور سوژه را در بُعد عاطفی به شدت تضعیف می‌کند و بدین ترتیب، با سوژه‌ای مواجه می‌شویم که قدرت کنش‌گری خود را از دست

می‌دهد و به ناکشش‌گر بدل می‌شود. اما سوژه، مغلوب سوژه رقیب نمی‌شود و برای مقابله با او می‌پذیرد که از آتش نیز بگذرد. انتخاب آتش و آزمون گذر از آن، نشانگر مقاومت سوژه در برابر سوژه رقیب است. در واقع، مقاومت سوژه، وجه کنشی او را ارتقا می‌بخشد و به او ویژگی طغیانگری می‌دهد:

اگر کوه آتش بود بسپریم
ازین تنگ خوارست اگر بگذرم
(فردوسی ۱۳۸۳، ج ۳: ۲۱۴)

حال با نشانه‌ای طغیانگر مواجه هستیم که به جای مماشات، مقاومت می‌کند. اینجا مقاومت و ممارست سوژه در قالب جنگ با آتش نمود می‌یابد:

سیاوش سیه را به تندی بتاخت
نشد تنگدل جنگ آتش بساخت
(همان: ۲۱۵)

نتیجه چنین مقاومت و ممارستی، گذر به سلامت از آتش است. گذر از آتش، قلمرو حضوری سوژه را در وجه فشاره‌ای و عاطفی تقویت می‌بخشد. بدین ترتیب، حضور سوژه در بُعد کیفی تغییر می‌کند و از نظر عاطفی حضوری شاخص می‌یابد. در اثر این حضور، آتش طبعی آب مانند پیدا می‌کند، ویژگی سوزاندگی خود را از دست می‌دهد و چون گل یاسمن لطافت و عطر را برای سوژه به همراه می‌آورد. اینجا قلمرو کیفی به اندازه‌ای رشد می‌کند که حتی قلمرو کمی را به خود وابسته می‌کند. در این وضعیت، قلمرو کمی، مقاومت در برابر قلمرو کیفی را از دست می‌دهد. اینجا در قلمرو کیفی، سوژه حضوری متفاوت را تجربه می‌کند. در این قلمرو است که آتش با مرجع بیرونی خود شباهت ندارد و دیگر به طور طبیعی عمل نمی‌کند. در نتیجه آتش آب‌سان و گل‌مانند می‌شود و نه تنها سوژه را نمی‌سوزاند، بلکه سلامت و پاکی را به او هدیه می‌کند:

چو پیش پدر شد سیاوش پاک
نه دود و نه آتش نه گرد و نه خاک
(همانجا)

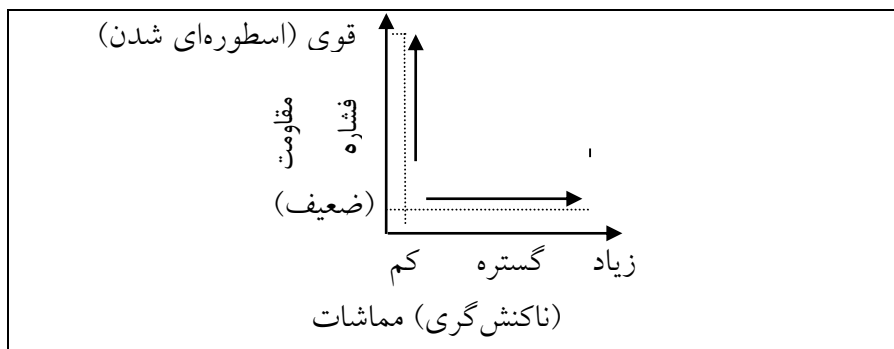
سلامت و پاکی سوژه، سبب برجسته شدن گونه‌های عاطفی در گفتمان می‌شود و مردم نیز با دیدن او رفتاری عاطفی از خود بروز می‌دهند:

چو از کوه آتش به هامون گذشت خروشیدن آمد ز شهر و ز دشت

(فردوسی ۱۳۸۳، ج ۳: ۲۱۵)

گذر موفقیت‌آمیز از آتش، سوژه را به وجه پدیداری‌اش پیوند می‌زند و به او قدرت اسطوره‌ای می‌بخشد و بدین ترتیب، تمام شکاف‌های شکننده را از میان می‌برد و تصویر منسجمی از حضور را برای او رقم می‌زند. حال سوژه به شخصیتی اسطوره‌ای بدل می‌شود که حضور محتوایی خود را تثبیت می‌کند و استمرار جریان نشانه‌ای حاکم بر قلمرو خود را تحقق می‌بخشد. الگوی مقاومت و مماشات گفتمانی چنین ترسیم می‌گردد:

نمودار ۱. مماشات و مقاومت گفتمانی



مماشات و مقاومت گفتمانی

در این طرح‌واره، سوژه در صورت مماشات با سوژه رقیب، در وجه عاطفی حضور تضعیف می‌شود و به پایین‌ترین مرتبه آن تنزل می‌کند و به ناکنش‌گر بدل می‌شود، اما سوژه مقاومت می‌کند و بدین گونه وجه عاطفی حضور خود را

تقویت می‌بخشد و به شخصیتی اسطوره‌ای بدل می‌شود. اسطوره‌ای شدن نشانگر نقطه اوج فشاره عاطفی است.

در ادامه، هر چند با شفاعت سوژه نزد کاووس، سوژه رقیب بخشوده می‌شود، اما سوژه، از دوبهم‌زنی‌های سوژه‌رقیب در امان نمی‌ماند. از این رو، هنگامی که خبر حمله افراسیاب را به ایران می‌شنود، برای جنگ با او پیش‌قدم می‌شود. پذیرفتن فرماندهی جنگ، تأکیدی بر وجهه پدیداری شخصیت سوژه است و نشانگر ممارست او برای حفظ ارزش‌های انسانی است. او به جنگ با افراسیاب می‌شتابد، اما با پیشنهاد آشتی مواجه می‌شود. سوژه به شرط گروگان گرفتن صد پهلوان نامدار از خویشان افراسیاب و پس گرفتن تمام خاک ایران که در تصرف اوست، با افراسیاب پیمان صلح می‌بندد. اما کاووس فرمان می‌دهد آتش رزم برافروزد، پیمان بشکند و گروگان‌ها را بکشد. سوژه به پیمان خود وفادار می‌ماند. تصمیم او برای حفظ پیمان، به مقاومت و ممارست او وجهی ارزش‌محور می‌بخشد. سوژه هنگامی که می‌بیند ارزش پیمان‌داری از طرف کاووس تهدید می‌شود، برای دفاع از آن ارزش، مقاومتی از خود بروز می‌دهد. این مقاومت سپس وجهی ممارستی پیدا می‌کند و سوژه برای حفظ آن حاضر به ترک ایران می‌شود. در واقع، او برای حفظ پایگاه ارزشی پیمان و وفای به عهد، ممارست می‌کند تا بتواند یک جریان ایجابی را که فرمان شاه در مقام فرمان خدا دانسته می‌شود، تغییر دهد. سوژه به ممارستی نمادین روی می‌آورد تا نظم کنشی مبتنی بر قانون ایجابی شاهانه را تغییر دهد و وضعیت هنجارپذیر را جایگزین آن کند. پس ممارست، اصرار بر نفی ارزشی است که به عنوان امری مسلم پذیرفته و تأیید شده است و سوژه با ممارست گفتمانی، تلاش می‌کند این واقعیت ایجابی را در هم بشکند و نظام دیگری را جایگزین آن کند، اما در مقابل، کاووس در برابر کنش هنجارمند سوژه مقاومت می‌کند و او را به پیمان‌شکنی وا می‌دارد. کاووس هر چند به طور تلویحی به خودسر بودن تصمیم سوژه (سیاوش) برای صلح با افراسیاب اشاره می‌کند، اما مقاومت خود را برآمده از تجربه زیستی

می‌داند. کاووس در اثر یک دوره تعامل با افراسیاب این تجربه را به گونه زیسته کسب کرده که افراسیاب اهل نیرنگ است و قابل اعتماد نیست.

مقاومت سیاوش در برابر خواست کاووس، وضعیتی تنشی را در گفتمان موجب می‌شود. در این فضای تنشی، سه نوع مقاومت شکل می‌گیرد. اول، مقاومت رستم را داریم. رستم که طرف مشاوره سوژه است، برای ابلاغ پیمان او به نزد کاووس می‌آید، اما کاووس با ذکر بدی‌های افراسیاب به رستم می‌تازد که نباید صلح را می‌پذیرفت، اما رستم، توجه کاووس را به این مسأله مهم سوق می‌دهد که پیمان‌شکنی شایسته پادشاه و مورد پسند نیک‌خواهان نیست:

و دیگر که پیمان‌شکستن ز شاه نباشد پسندیده نیک‌خواه
ز فرزند پیمان‌شکستن مخواه مکن آنچه نه اندر خورد با کلاه
(فردوسی ۱۳۸۳، ج ۳: ۲۲۷)

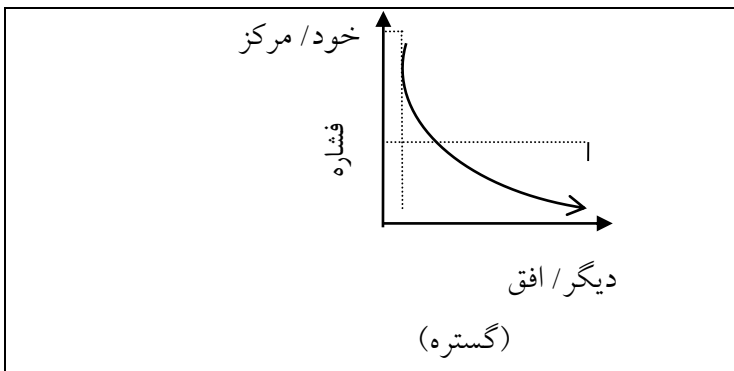
در واقع، رستم از پیمان به عنوان فرارزشی یاد می‌کند که پایبندی به آن، از لوازم پادشاهی است و همین امر سبب می‌شود تا در برابر رفتار کاووس مقاومت کند، اما این مقاومت به تعامل گفتمانی منجر نمی‌شود و از این رو، سوژه به نشانه اعتراض به رأی کاووس با خشم، بارگاه او را ترک می‌کند. دوم، مقاومت کاووس است در برابر خواست سوژه برای پیمان صلح با افراسیاب. کاووس پیمان صلح با افراسیاب را فریبی از سوی او می‌داند و رفتار سوژه (سیاوش) با افراسیاب را مماشات با او تعبیر می‌کند. کاووس با تکیه بر تجربه زیسته، هر گونه مدارا با افراسیاب را مماشات با او تلقی می‌کند و رفتار سوژه را بر نمی‌تابد. سوم، مقاومت سوژه در برابر فرمان کاووس برای دفاع از ارزش‌های انسانی است. مقاومت سوژه ادامه می‌یابد و به ممارست می‌انجامد؛ به گونه‌ای که به شرط حفظ پیمان صلح حاضر می‌شود، وطن خود را ترک کند. مقاومت سوژه برای حفظ پیمان، ممارست او را سبب می‌گردد و ممارست سوژه به مماشات او با افراسیاب

در این بخش، مقاومت سوژه در دو بُعد فشاره‌ای و گستره‌ای تحقق می‌پذیرد. در بُعد فشاره‌ای، سوژه باید از سویی، در برابر کین‌خواهی و فریب سوژه رقیب و از دیگرسو، در برابر فرمان عهدشکنی کاووس و حمله به توران‌زمین مقاومتی از خود نشان دهد. این مقاومت، فشاره گفتمان را به اوج خود می‌رساند و سوژه را در وضعیتی تنشی - عاطفی قرار می‌دهد. این فشاره در نهایت کنترل می‌شود و سوژه را به جستن کشوری جدید بر می‌انگیزاند:

شوم کشوری جویم اندر جهان که نامم ز کاووس گردد نهنان
(فردوسی ۱۳۸۳، ج ۳: ۲۳۰)

ترک ایران، گفتمان را در سطح گستره‌ای افزایش می‌دهد. در واقع، تنگناهایی که سوژه رقیب و کاووس برای سوژه فراهم کرده‌اند، او را به تلاش برای رهایی ترغیب می‌کند و همین رهایی است که گستره کمی مکانی را وسعت می‌بخشد. توسعه سطح گستره‌ای گفتمان، هر چند قلمرو حضور سوژه را در بُعد عاطفی تضعیف می‌کند، اما این نوع حضور، زمینه‌ساز رهایی از رفتارهای سوژه رقیب و کاووس است و آسودگی او را موجب می‌شود. گونه مقاومتی سوژه در این بخش در طرح‌واره زیر نشان داده شده است:

نمودار ۲. پیوست و گسست



در این طرح‌واره، آنچه در مرکز قرار دارد، محوریت فرمان کاووس و زندگی در سایه کاووس و سوژه رقیب (سودابه) است. این مرکز خودبسنده، محل بیشترین ارجاع عملیات گفتمان است. سوژه برای ماندن در دایره حکومتی کاووس باید اندیشه جنگ‌افروزی را جایگزین اندیشه آشتی‌طلبی کند و بدین ترتیب، به جای مقاومت با کاووس، مماشات با او را وجهه همت خود کند. سوژه از طریق مماشات با کاووس ضمن پیوستن دوباره به این مرکز، دیگر بار باید بتواند در مسیر خواسته‌های کاووس قرار گیرد، اما شکستن پیمان از نظر سوژه، نشانه کج‌روی از مسیر راستی، فراز آمدن کاستی، بریدن از دین و سرکشی از آسمان و زمین است. از این رو، پیمان‌شکنی، سوژه را در سخت‌ترین وضعیت عاطفی قرار می‌دهد و بدین ترتیب، فشاره گفتمان به شدت اوج می‌گیرد و به بالاترین نقطه خود می‌رسد. سوژه با تمرکز حضوری‌اش بر این مرکز، فقط می‌تواند خودش را در یک خود ادراکی محض و بدون هیچ گستره‌ای احساس کند، اما او برای رهایی از این فشاره، کنش گسست را جایگزین پیوست می‌کند و خود را از فشار این مرکز خودبسنده رهایی می‌بخشد. ترک ایران و رهایی از دایره حضوری سوژه رقیب که مثل سایه‌ای حتی حضور کاووس را در چنبره خود کشیده است، جدایی از مرکز تراکم انرژی‌ها و فشاره‌هایی است که ناخودآگاه به سوژه (سیاوش) تحمیل شده است. از این رو، سوژه با مقاومت در برابر این مرکز، به کنش گسست روی می‌آورد و وضعیت گستره‌ای حضور را برای خود رقم می‌زند و با جستن کشوری دیگر در جهان، افق‌های دیگری برای خود ترسیم می‌کند. اینجا با وضعیتی تنشی میان مرکز و افق مواجه هستیم. فضای حاصل از حضور مستبدانه کاووس و سوژه رقیب (سودابه)، به عنوان مرکز ارجاع عملیات گفتمان، محل بیشترین فشاره و محدودترین گستره است. سوژه در این

وضعیت تنشی، خود را از مرکز گفتمان آزاد می‌کند و حضور جدیدی مبتنی بر افق‌های گفتمانی برای خود رقم می‌زند.

وسوسه‌های سوژه رقیب (سودابه)، سودای کاووس، بی‌ارج شمردن پیمان و سر از راستی برتافتن، سوژه را در سرزمین خودی‌اش، با چالشی جدی مواجه می‌سازد. این چالش، تمام امیدهای او را برای ایجاد نظمی نوین بر باد می‌دهد. از این رو، مجبور می‌شود سرزمین مادری خود را رها کند. مقاومت سوژه با خروج او از ایران ادامه می‌یابد و با بنیان‌گذاری آرمان‌شهر تداوم می‌یابد. هنگام قدم گذاشتن سوژه به سرزمین توران، خاطره ایران و امیدهای تحقق نیافته آن برای او تداعی می‌شود و وضعیتی تنشی - عاطفی برایش رقم می‌خورد. دل‌کندن سوژه از تمام داشته‌ها و گام گذاشتن در سرزمینی که امید و آشنایی مفهومی ندارد، او را در وضعیتی انفعالی قرار می‌دهد. در این حالت، فشار عاطفی به اوج می‌رسد، طوری که به مژگان از جگر خون می‌کشد. به عکس، گستره شناختی در اثر درماندگی به کمترین حالت خود می‌رسد. تنش در این حالت، برآیند فشارهای در اوج و گستره‌ای تقلیل یافته است. سوژه که در سرزمین خود از مقامی بالا برخوردار بود و از نظر عاطفی و شناختی موقعیتی بهتر داشت، به سرزمینی سفر کرده که تنگنای زندان را دارد و همین فشردگی مکانی است که سبب اوج گرفتن فشار عاطفی و تنش در گفتمان شده است. اینجاست که حضور کنشی او تعدیل می‌شود و حضوری تنشی جای آن را می‌گیرد. سوژه در این مکان، میان دو وضعیت گرفتار شده است؛ از سویی به دلیل مشکلاتی که در موقعیت پیشین در ایران داشته از آن مکان گسسته و بدین ترتیب، ماندن در مکان جدید برای او توجیه پذیر شده است، اما این اقامت، درد و رنج برای او به همراه دارد؛ از دو چشم سرشک باریدن، از اندیشه به خشم آمدن، باد سرد برکشیدن از جگر و دل‌سوخته‌شدن از یادکرد ایران نشانگر این حالت است. (ر.ک. فردسی ۱۳۸۳، ج ۳:

۲۳۵-۲۳۴) از دیگرسو، اقامت در سرزمین دشمن و دل‌بستگی به اهالی آن سرزمین نیز برای او دردناک است. در واقع، در هر دو حالت، سوژه قدرت توانش خود را برای هر کنشی از دست داده و در وضعیت انفعالی و شوشی قرار گرفته است. از طرفی، در اثر تعدی دیگران (کاووس و سوژه رقیب (سودابه) به حریم پهلوانی سوژه، گستره شناختی او کاستی گرفته و راه بر هر گونه عکس‌العمل کنشی او بسته شده و از طرف دیگر، این محدودیت، فشار عاطفی سوژه را تشدید کرده و او را در چنبره اندوه و غم گرفتار کرده است. در کشاکش این دو وضعیت، در سوژه احساسی شکل می‌گیرد که اندیشه فراتر رفتن از این مکان و سودای بنیاد نهادن مکانی آرمانی و ناکجاآباد را در ذهن او زنده می‌سازد. این احساس، در سایه ممارست گفتمانی سرانجام مقاومت سوژه را تشدید می‌کند و در وجهی اسطوره‌ای، به او حیاتی نو می‌بخشد.

مقاومت از طریق وجه زایشی کنش‌ها

از دیگر ویژگی‌های کنش‌های گفتمانی، قرار گرفتن آن‌ها در درون هستی و استمرار بی‌پایان آن‌ها در جهان هستی است. در واقع، هر کنش گفتمانی دارای جوهری هستی‌محور است که می‌تواند در کنش‌های دیگر تأثیر بگذارد و به طور مستمر در بطن هستی تداوم می‌یابد. این ویژگی به دلیل شرایط پدیدارشناختی حضور و هم‌آمیختگی بین عناصر هستی رخ می‌دهد. بنا به نظر شعیری، «انعکاس کنش در کنشی دیگر، حضور اسرارآمیزی را ایجاد می‌کند که مقاومت یا ممارست هر کنش از طریق جوهر همیشه حاضر آن در ذات هستی را سبب می‌گردد.» (۱۳۹۴: ۱۲۱) براساس این، مقاومتی شکل می‌گیرد که با هستی گره می‌خورد و با قدرت گرفتن از آن، هر لحظه از درون، دچار زایش می‌گردد. بنابراین، از دل هر

کنشی، کنشی دیگر زاده می‌شود و بدین طریق، وجه اسرارآمیزی از مقاومت و ممارست کنش‌ها به ظهور می‌رسد که با استمرار هستی آن پیوند می‌خورد. در این داستان، سوژه گفتمانی (سیاوش) نیز پیوسته در اندیشه تحقق کنش صلح و آشتی و جایگزینی منطق گفت‌وگو با مبارزه است. این کنش، با تأثیر در کنش‌های دیگر تداوم می‌یابد و از نظرگاه سوژه، کنش شادی را در میان مردم کشور ایران و توران برقرار می‌سازد:

دو کشور بدین آشتی شاد گشت دل شاه چون تیغ پولاد گشت
(فردوسی ۱۳۸۳، ج ۳: ۲۳۳)

اما کاووس در مقابل این کنش، مقابله می‌کند و از سوژه می‌خواهد آن را نادیده بگیرد و پیمان صلح را بشکند. کنش صلح و آشتی در درون هستی هر لحظه تجدید می‌شود و ممارست سوژه را موجب می‌شود. سوژه، ممارست می‌کند و برای حفظ و تحقق آن، اندیشه ایجاد آرمان‌شهری را در سر می‌پروراند. در واقع، استمرار کنش صلح، مقاومت و ممارستی از آن کنش ایجاد می‌کند و همین امر سبب شکل‌گیری کنشی جدید در زمان و مکانی دیگر می‌گردد. کنش‌ها هر لحظه در هستی خود کنش دیگری را شکل می‌دهند و بدین ترتیب استمرار می‌یابند و سرانجام با ممارست سوژه در قالب آرمان‌شهر سیاوش‌گرد و گنگ‌دژ به گونه‌ای عملی تحقق پیدا می‌کنند. سوژه در سیاوش‌گرد نگارستانی را بنا می‌نهد که به سان بهشت آراسته شده و بر ایوان آن شهر، در سویی نگاری از کاووس، رستم، زال، گودرز و ایرانیان ایجاد می‌کند و در سویی دیگر نگاری از افراسیاب، پیران، گرسیوز، و سپاه او پدید می‌آورد. (همان: ۲۴۸) در واقع، آرمان‌شهر سیاوش‌گرد و گنگ‌دژ، برآیند وجه زایشی کنش‌های گفتمانی راستی و پیمان‌داری و نشانگر پایداری این ارزش‌هاست.

مقاومت پدیدارشناختی

لاندوفسکی، بر اساس آموزه‌های پدیدارشناختی میان دو اصل شناختی و حسی تفاوت قائل می‌شود. از نظر او در بینش مبتنی بر امر حسی، سوژه به طور مستقیم و در جریان ادراکی حسی با پاره‌ای از جهان واقع تعامل برقرار می‌کند. در این دیدگاه، سوژه به صورت تن به تن با جهان به مثابه متن روبه رو می‌شود و با آن به هم حضوری می‌رسد. این هم‌حضوری سبب تحقق معنا می‌گردد و بدین‌سان «هستی در جهان» سوژه نیز کشف می‌شود. (ر.ک. بابک معین ۱۳۹۴: ۱۰۰-۹۹) در این رویکرد، سوژه با «خود پدیده‌ها» و یا اصل آن‌ها مواجه می‌شود. بر اساس این، سوژه مبتنی بر جریانی ادراکی - حسی، لحظه‌ای را تجربه می‌کند که در آن هر پدیده‌ای از اصل وجود سرچشمه می‌گیرد. در مقاومت پدیدارشناختی نیز حضور هر پدیده‌ای در ارتباط با لایه پنهان و عمیق آن قرار می‌گیرد و وجهی پدیدارشناختی می‌یابد. در این صورت، حضور قدرتی هستی‌شناختی می‌یابد و جنبه نمادین آن تقویت می‌شود. در واقع، حضور به دلیل گره خوردن با عمق وجود، آنگونه استعلا می‌یابد که امکان هر آسیبی به آن ناممکن می‌شود. بنابراین، همان‌طور که شعیری نیز معتقد است، پدیده‌ها وجهی از هستی پنهان یا فراخوانده نشده خود را بر ما نمایان می‌کنند. (۱۳۹۴: ۱۲۱)

یکی از وجوه مقاومت سوژه، مقاومت پدیدارشناختی است. سوژه به توران می‌آید و سیاوش‌گرد و گنگ‌دژ را در آنجا بنا می‌نهد، اما بنیاد نهادن چنین اندیشه‌ای، همیشه دو انگاره حضوری را در مقابل هم قرار می‌دهد. در یک سو، سوژه قرار دارد که با اندیشه جهان‌شمول صلح قصد دارد میان دو وجه تفکری که در طول تاریخ پیوسته در کشمکش بودند، وفاق و یکدلی ایجاد کند. البته این تفکر در آن سرزمین نیز مدافع دارد و پیران ویسه از آن حمایت می‌کند. این ویژگی از زبان پیران چنین توصیف شده است:

بدو گفت پیران که خرم‌بهشت کسی کو نیند به اردیبهشت
 سروش آوریدش همانا خبر که چونان نگاریدش آن بوم و بر
 و دیگر دو کشور ز جنگ و ز جوش برآسود چون مهتر آمد به هوش
 (فردوسی ۱۳۸۳، ج ۳: ۲۵۰-۲۴۹)

ویژگی اصلی وجه حضوری سوژه (سیاوش) از این منظر، حضور برای خود و دیگری است. این وجه حضوری، همواره حضور خود را در قطعات قطعیت نیافته دنیایی متکثر می‌جوید. در واقع، سوژه در فکر تحقق آرمان‌شهری است که خودی و غیرخودی در آن به یک اندازه سهم داشته باشند. او با ممارست گفتمانی، سیاوش‌گرد را بنیان می‌گذارد و وجه جهان‌شمولی خود را تقویت می‌بخشد. سوژه بدین ترتیب، سیطره کیفی و کمی خود را بر جهان هستی نشان می‌دهد. سوژه با این اندیشه، قلمرو حضوری خود را تثبیت می‌کند و ساحت حضوری خود را به یک هویت ماندگار و قابل دفاع بدل می‌کند. در سویه دیگر با تفکری مواجه هستیم که عناد و کینه را پشتیبانی می‌کنند و گرسیوز و وجهه اهریمنی افراسیاب نماد آن هستند. این وجه حضوری به دلیل تمرکز بر خودمحوری، از نظر کمی و کیفی در اُفت قرار دارد و بنابراین، نمی‌تواند قلمرو حضوری خود را حفظ کند و به هویتی در هم شکسته بدل می‌شود. سرانجام همین هویت درهم شکسته است که به کشتن سیاوش فرمان می‌راند. حال با شخصیتی مواجه هستیم که با ممارست و مرگ خود، به استعلا رسیده است. استعلائی حضوری سوژه سبب می‌گردد تا با وضعیت منسجم و متمرکزی از ساحت حضور مواجه شویم که تاب مقاومت آن در برابر «من که هستم» زیاد است. این وضعیت، ساحت حضور سوژه را با هستی پیوند می‌دهد و به وجود او وجهی پدیداری می‌بخشد. بدین ترتیب، سوژه به مقاومتی دست می‌یابد که انرژی آن درونی شده و به پایان نمی‌رسد.

یکی باد با تیره‌گردی سیاه برآمد بپوشید خورشید و ماه
 همی یکدگر را ندیدند روی گرفتند نفرین همه بر گروهی
 (همان: ۲۶۵)

سیاوش کشته می‌شود، اما کنش ناتمام او در قالب کنشی دیگر استمرار می‌یابد و در شخصیت اسطوره‌ای کیخسرو به ودیعه گذاشته می‌شود. در واقع، کیخسرو در نقش کنش‌گر در گفتمان حضور می‌یابد و کنش ناتمام سوژه را تداوم می‌بخشد و با این تداوم حضوری، خود و سوژه را به یک فراخود تبدیل می‌کند. این وضعیت، به حضور سوژه وجهی استعلایی می‌بخشد و او را به روح هستی پیوند می‌دهد.

جهان شد پُر از خوبی و ایمنی ز بد بسته شد دست اهریمنی
(فردوسی ۱۳۸۳، ج ۳: ۳۰۵)

در واقع، کشته‌شدن سوژه و تداوم حضور او در وجود سوژه - کنش‌گر (کیخسرو) و در نهایت اسطوره‌ای و استعلایی شدن سوژه، نتیجه تنش‌های گفتمانی، ایفای نقش کنش‌گری و شوشگری و حضور فشاره‌ای و گستره‌ای او در پاره‌های مختلف گفتمان است. همان‌گونه که در متن شاهد بودیم، سوژه در فرآیند گفتمان، با بروز جلوه‌های مختلف مقاومت در شخصیت خود، در وضعیت‌های تنشی مختلفی قرار گرفت و در نهایت با گذر از همه این وضعیت‌ها، به شخصیتی اسطوره‌ای و استعلایی تبدیل شد.

نتیجه

در پژوهش حاضر جلوه‌های مختلف مقاومت اسطوره‌ای بر اساس داستان سیاوش، مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت. در داستان سیاوش، مقاومت اسطوره‌ای مبتنی بر مقاومت فشاره‌ای و گستره‌ای، اتیکی، زایشی و ممارستی، و پدیدارشناختی است. سوژه در این داستان با مقاومت اسطوره‌ای، به مرکز ثقلی تبدیل شده که گونه‌های مختلف مقاومت اسطوره‌ای را رقم می‌زند. سوژه‌های دیگر گفتمان نیز هر کدام وضعیت خود را براساس نوع حضور و مقاومت او

تعریف می‌کنند. سوژه رقیب نیز با شگردهای مختلف مقاومت و با ممارست، به قلمرو حضوری سوژه هجوم می‌آورد تا مقاومت او را به مماشات بدل کند و از این طریق، قلمرو حضوری خود را وسعت و قدرت بخشد، اما این مقاومت، با وجه ممارستی حضور سوژه در هم شکسته می‌شود. در نهایت نیز ممارست سوژه به نتیجه می‌رسد و او وجه پدیدارشناختی و هستی‌محور حضورش را به نمایش می‌گذارد. بنیان‌گذاشتن آرمان‌شهر در سرزمینی دیگر، نشان می‌دهد قلمرو حضوری سوژه تثبیت یافته و ساحت حضورش به استعلا رسیده است. این حضور استعلایی، سرانجام در قالب شخصیت کیخسرو، بازآفرینی می‌شود تا وجه فراسوژگانی سوژه تحقق یابد. در واقع، وجه فراسوژگانی سوژه در نتیجه ایفای نقش کنش‌گری و شوشگری سوژه در تنش‌های درون‌گفتمانی و بروز جلوه‌های مختلف مقاومت در وجود سوژه، تحقق پذیرفت.

پی‌نوشت

(۱) مقاومت گفتمانی از کارکردهای مهم گفتمان است که امکان استعلای گفتمان را فراهم می‌کند. این گونه گفتمانی، قدرت گفتمانی را بازتعریف می‌کند و سبب تعدیل، تثبیت و یا تشدید آن می‌شود. در این گونه، شرایط ایجابی نفی می‌شود تا چشم‌انداز جدیدی بر روی حرکت گفتمان باز شود و همین چشم‌انداز اگر مستمر گردد، زمینه‌ساز حضور استعلایی کنش‌گران و سیال شدن کنش می‌شود. (ر.ک. کنعانی ۱۳۹۶: ۳۰۱)

(۲) مماشات گفتمانی، امری است که به بازتعریف رابطه بین «من» و «خود» منجر می‌شود. این بازتعریف سبب می‌گردد تا یک دیگری بین من و خود قرار گیرد. در نتیجه من به حضور غالب دیگری و به بازی که از سوی او طرح‌ریزی می‌شود، تن در می‌دهد و در نهایت تسلط گفتمانی خود را از دست می‌دهد و به ناکنش‌گر بدل می‌شود. (شعیری ۱۳۹۴: ۱۲۶)

(۳) شعیری، ممارست گفتمانی را با تابلوی معروف «این یک پیپ نیست»، اثر ماگريت تبیین می‌کند. تصویر پیپ، با ارجاع به واقعیتی در دنیای بیرون، وجه تأییدی گفتمان را نمایان می‌سازد. اما نشانه کلامی «این یک پیپ نیست»، وضعیت تأییدی اول را نفی می‌کند و وجود

پیپ را به چالش می‌کشد. در این صورت، گفتمان ایجابی در برابر پیپ بودن پیپ مقاومت می‌کند. از آن جایی که این مقاومت وجه تأییدی پیپ را در مرحله اول حضور نفی می‌کند، وجه ممارستی زبان نمایان می‌شود. این نفی و چالش، به ممارست گفتمانی در برابر آنچه که خود یک وضوح تأییدی از حضور پیپ می‌باشد، بدل شده است. (ر.ک. شعیری ۱۳۹۴: ۱۱۸-۱۱۷)

(۴) مقاومت اسطوره‌ای حاصل مقاومت قلمرو کیفی و عاطفی حضور در برابر قلمرو کمی در یک فضای تنشی است. در این گونه از مقاومت، حضوری نمادین و استحکام یافته شکل می‌گیرد که وجهی هستی‌شناختی می‌یابد و با جریان هستی پیوند پیدا می‌کند.

(۵) در مقاومت شوشی، مقاومت از طریق رابطه گستره‌ای و فشاره‌ای و در فضایی تنشی شکل می‌گیرد و بدین وسیله دامنه حضور را تغییر می‌دهد. حوزه گستره‌ای، بر جنبه کمی حضور و حوزه فشاره‌ای، بر درونه‌های عاطفی و کیفی حضور متمرکز است. (ر.ک. کنعانی ۱۳۹۶: ۳۱۳-۳۱۲)

(۶) در مقاومت مرامی (etique)، مبتنی بر اتیک، دیگری در مرکز گفتمان قرار می‌گیرد و از حمایت همه کنش‌گران گفتمانی برخوردار می‌شود. در واقع، کنش‌گر با گسترده چتری حمایتی برای دیگری و با قراردادن کنش خود در خدمت او، انرژی جدیدی به گفتمان تزریق می‌کند و مقاومتی را شکل می‌دهد. در نتیجه وجه معمول حضور را به ممارستی پایدار بدل می‌کند.

(۷) مقاومت زایشی و ممارستی، از طریق استمرار بی‌پایان کنش‌ها در درون هستی شکل می‌گیرد. کنش‌ها به دلیل ویژگی پدیدارشناختی حضور، سبب زایش کنش دیگر در هستی خود می‌گردند که مقاومت و ممارست آن کنش در برابر زمان‌ها و مکان‌هاست. (شعیری ۱۳۹۴: ۱۲۵)

(۸) در مقاومت پدیدارشناختی، حضور هر پدیده‌ای در ارتباط با لایه پنهان و عمیق آن قرار می‌گیرد و وجهی پدیدارشناختی می‌یابد. در این صورت، حضور قدرتی هستی‌شناختی می‌یابد و به استعلا می‌رسد.

(۹) در نظام شوشی، کنش به حاشیه رانده می‌شود و معنا در بافت گفتمانی و مبتنی بر شرایط عاطفی و ادراکی - حسی شوشگر و عوامل گفتمانی تحقق می‌پذیرد. شوشگر نیز عاملی است که در رابطه ادراکی - حسی و پدیداری با هستی و ابژه‌های دیگر قرار می‌گیرد. شوش (از

مصدر شدن) یا توصیف‌کننده حالتی است که عاملی در آن قرار دارد، یا بیان‌کننده وصال عاملی با ابژه یا گونه‌ای ارزشی است. (شعیری و وفایی ۱۳۸۸: ۱۲)

(۱۰) در بینش پدیدارشناختی که مبانی آن را گرماس^۱ در باب *تقصان معنا* (de l'imperfection) طرح می‌کند، ارتباط ادراکی - حسی و در هم آمیختگی سوژه و ابژه، از مبانی اساسی به شمار می‌رود. در این رویکرد، سوژه با «خود پدیده‌ها» و یا اصل آن‌ها مواجه می‌شود. بر این اساس، سوژه در جریانی ادراکی - حسی، لحظه‌ای را تجربه می‌کند که در آن هر پدیده‌ای از اصل وجود سرچشمه می‌گیرد.

(۱۱) نظام ادراکی - حسی، بر پایه سرایت حسی از یک سوژه به سوژه و یا به ابژه دیگر شکل می‌گیرد. نظام مزبور بر تعاملی پویا میان دو طرف مبتنی است؛ تعاملی که در آن دو سوی درگیر در تعامل، توانایی حس کردن متقابل اهمیت پیدا می‌کند.

(۱۲) اتیک^۲ به مفهوم از خود گذشتن و دیگری را در مرکز حضور قرار دادن است. از این منظر، دو رویکرد وجود دارد: الف) رویکرد بوردیویبی^۳؛ ب) رویکرد لویناسی^۴. در رویکرد نخست، کنش‌گر در مواجهه با عملی، در همان موقعیت و بر اساس باوری جمعی، کنش خود را در خدمت دیگری قرار می‌دهد. اما در رویکرد دوم، دیگری حضوری استعلایی دارد و کنش‌گر پیش از هر کنشی، دیگری را به عنوان مرجعی برتر در نظر می‌گیرد و با توجه به حضور او خود را تعریف می‌کند. (شعیری ۱۳۹۵: ۱۵۴)

(۱۳) فشاره و گستره، از اصطلاحات کلیدی نظام گفتمانی تنشی^۵ به شمار می‌روند. فشاره، بُعد عاطفی است و احساسات عاطفی را ارزیابی می‌کند و گستره، بُعد شناختی است که به امور بیرونی دلالت دارد. تعامل این دو بُعد، یا فشاره عاطفی را به نقطه اوج می‌رساند و تنش در فشرده‌ترین فرآیند تحقق می‌پذیرد و یا فشاره عاطفی را به پایین‌ترین سطح می‌رساند و گسترده‌گی بالا را موجب می‌شود.

کتابنامه

بابک معین، مرتضی. ۱۳۹۴. *معنا به مثابه تجربه زیسته: گذر از نشانه‌شناسی کلاسیک به*

1. A. Greimas

2. Etique

3. Bourdieu

4. Levinas

5. Tensif Levinas

نشانه‌شناسی با دورنمای پدیدارشناختی. با مقدمه اریک لاندوفسکی. تهران: سخن.
_____ ۱۳۹۶. ابعاد گمشده معنا در نشانه‌شناسی روایی کلاسیک؛ نظام معنایی
تطبیق یا رقص در تعامل. تهران: علمی و فرهنگی.

جوکار، منوچهر، قدرت قاسمی‌پور و عماد بدیلی. ۱۳۹۷. «تحلیل نشانه - معناشناختی
کارکردهای گفتمانی مقاومت و مماشات در اعترافات تاج‌السلطنه». دو ماهنامه علمی -
پژوهشی جستارهای زیبایی. د ۹. ش ۱ (پیاپی ۴۳). صص ۵۶-۳۱.

چهارمحالی، محمد، مریم شعبانزاده و محمود حسن‌آبادی. ۱۳۹۶. «ساختار تقابلی داستان
سیاوش در شاهنامه بر اساس نظریه لوی استروس». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی
دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. س ۱۳. ش ۴۹. صص ۱۰۷-۷۵.

خراسانی، فهیمه، غلامحسین غلامحسین‌زاده و حمیدرضا شعیری. ۱۳۹۴. «بررسی نظام
گفتمانی شوشی در داستان سیاوش». فصلنامه پژوهش‌های ادبی. س ۱۲. ش ۴۸. صص ۵۴-۳۵.
روایانی، وحید و منصور حاتمی‌نژاد. ۱۳۹۴. «سیاوش و اسطوره بازگشت جاودانه». فصلنامه
ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. س ۱۱. ش ۴۰.
صص ۲۶۱-۲۳۹.

سرکاراتی، بهمن. ۱۳۸۵. سایه‌های شکار شده. تهران: طهوری.
شعیری، حمیدرضا. ۱۳۹۵. نشانه - معناشناسی ادبیات: نظریه و روش تحلیل گفتمان ادبی.
تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

_____ ۱۳۹۴. «مقاومت، ممارست و مماشات گفتمانی: قلمروهای گفتمان و
کارکردهای نشانه - معناشناختی آن». مجله جامعه‌شناسی ایران. دوره ۱۶. ش ۱. صص ۱۲۸-
۱۱۰.

_____ ۱۳۹۲. نشانه - معناشناسی دیداری. تهران: سخن.
شعیری، حمیدرضا و ابراهیم کنعانی. ۱۳۹۴. «نشانه - معناشناسی هستی محور: از برهم کنشی
تا استعلا براساس گفتمان رومیان و چینیان مولانا». دو ماهنامه علمی - پژوهشی جستارهای
زیبایی. دوره ۶. ش ۲ (پیاپی ۲۳). صص ۱۹۵-۱۷۳.

شعیری، حمیدرضا و ترانه وفایی. ۱۳۸۸. راهی به نشانه - معناشناسی سیال: با بررسی موردی
"ققنوس" نیما. تهران: علمی و فرهنگی.

فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۸۳. شاهنامه (بر اساس نسخه چاپ مسکو). به کوشش سعید حمیدیان.
تهران: قطره.

کنعانی، ابراهیم. ۱۳۹۶. «بررسی نظام مقاومتی گفتمان در اهل غرق منیرو روانی پور». *دوماهنامه علمی - پژوهشی جستارهای زیبایی*. دوره ۸، ش ۶ (پیاپی ۴۱). صص ۳۲۶ - ۳۰۱.
نامور مطلق، بهمن. ۱۳۹۲. *درآمدی بر اسطوره‌شناسی: نظریه‌ها و کاربردها*. تهران: سخن.
_____ . ۱۳۹۳. *اسطوره متن بیناشانه‌ای: حضور شاهنامه در هنر ایران*. تهران: علمی - فرهنگی.

English Sources

Fontanille J. 2008. "Pratique et éthique: la théorie du lien", in *Protée*, Year 36, no 2, *Protee:Université du Québec à Chicoutimi*.

References

Bābak Mo'īn, Morteżā. (2015/1394SH). *Ma'nā be masābe-ye tajrebe-ye zīste: gozar az nešāne-šenāsī-ye kelāsīk be nešāne-šenāsī bā dūr-namā-ye padīdār-šenāxtī*. Tehrān: Soxan.

_____. (2017/1396SH). *Ab'ād-e gomšode-ye ma'nā dar nešāne-šenāsī-ye revāyī-ye kelāsīk; nwzām-e ma'nāyī-ye tatbīq yā raqs dar ta'āmol*. Tehrān: Elmī va Farhangī.

Cāhārmahālī, Mohammad and Maryam Ša'bānzāde and Mahmūd Hasanābādī. (2017/1396SH). "Sāxtār-e taqābolī-ye dāstān-e sīyāvaš dar šāhnāme bar asās-e nazariye-ye Levi Strauss". *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature. Islamic Azad University- South Tehrān Branch*. Year.13. No. 49 .Pp. 75-107.

Ferdowsī, Abolqāsem. (2004/1383SH). *Šāhnāme*. With the Effort of Sa'īd Hamīdīyān. Tehrān: Qatre.

Jowkār, Manūčehr and Qodrat Qāsemīpūr and Emād Badīlī. (2018/1397SH). "Tahlīl-e nešāne-ma'nā-šenāxtī-ye kār-kard-hā-ye goftemānī-ye moqāvemāt va momāšāt dar e'terāfāt-e tājossaltane". *Jostār-hā-ye Zabānī*. Year 9. No. 1 .Pp. 31-56.

Kan'ānī, Ebrāhīm. (2017/1396SH). "Barresī-ye nezām-e moqāvemātī-ye goftemān dar ahl-e qarq-e monīrū ravānīpūr". *Jostār-hā-ye Zabānī*. Year 8. No. 6. Pp. 301-326.

Nāmvar Motlaq, Bahman. (2013/1392SH). *Daāmadī bar ostūre-šenāsī: nazariye-hā va kārbord-hā*. Tehrān: Soxan.

_____. (2014/1393SH). *Ostūre-ye matn-e beynānešāne-yī: hozūr-e šāhnāme dar honar-e īrān*. Tehrān: Elmī va Farhangī.

Rūyānī, Vahīd and Mansūr Hātamīnezād. (2015/1394SH). "Sīyāvaš va ostūre-ye bāzgašt-e jāvdāne". *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature. Islamic Azad University- South Tehrān Branch*. Year 11. No. 40 .Pp. 239-261.

Sarkārātī, Bahman. (2006/1385SH). *Sāye-hā-ye šekār-šode*. Tehrān: Tahūrī.

Ša'īrī, Hamīd Rezā. (2016/1395SH). *Nešāne-ma'nā-šenāsī-ye adabīyāt: Nazariye va raveš-e tahlīl-e goftemān-e rūmīyān va čīnīyān-e mowlāna*. Tehrān: Tarbīyat Modarres University.

_____. (2015/1394SH). "Moqāvemāt, momāresāt va momāšāt-e goftemānī: qalamrow-hā-ye goftemān va kār-kard-hā-ye Nešāne-ma'nā-šenāxtī-ye ān". *Jame'e-šenāsī-ye Īrān*. Year 16. No. 1. Pp. 110-128.

_____. (2013/1392SH). *Nešāne-ma'nā-šenāsī-ye dīdārī*. Tehrān: Soxan.

Ša'irī, Hamīd Rezā and Ebrāhīm Kan'ānī. (2015/1394SH). "Nešāne-ma'nā-šenāsī-ye hastī-mehvar: az barham-konešī tā este'lā bar asās-e goftemān-e rūmīyān va čīnīyān-e mowlāna". *Jostār-hā-ye Zabānī*. Year 6. No. 2 . Pp. 173-195.

Ša'irī, Hamīd Rezā and Tarāne Vafāyī. (2009/1388SH). *Rāhī be nešāne-ma'nā-šenāsī-ye sayyāl: bā barresī-ye mowredī-ye qoqnūs-e nīmā*. Tehrān: Elmī va Farhangī.

Xorāsānī, Fahīme and Qolām Hossein Qolāmhosseinzāde and Hamīd Rezā Ša'irī. (2015/1394SH). "Barresī-ye nezām-e goftemānī-ye šūšī dar dāstān-e sīyāvāš". *Pažūheš-hā-ye Adabī*. Year 12. No. 48 .Pp. 35-54.